نگاه

تعدیل هاشمی؛ عدالت احمدی‌نژاد

مهدی الیاسی

۱- ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی با دو رویداد متحول‌کننده مواجه شد که تاثیرش بر اقتصاد ملی بسیار جدی و عمیق بود. انقلاب اسلامی مبتنی بر گفتاری بود که از یکسو ضدیت با نهاد سلطنت و وابستگان آن و از سوی دیگر ضدیت با جهان غرب و نیز عنصر اساسی آن بود زیرا از یکسو نهاد سلطنت اصلی‌ترین نهاد ایستاده در مقابل نیروهای انقلاب بود و از سوی دیگر آمریکا و جهان غرب اصلی‌ترین پشتیبان استبداد سلطنتی و در رأس آن شاه بودند.

از این‌رو ضدیت با دربار و غرب و همه وابستگان به آن به یک مفهوم ارزشی تبدیل شد؛ از آنجا که «بخش خصوصی» ایران در رژیم گذشته از یکسو در پیوند با دربار بود و از سوی دیگر در پیوند با سرمایه‌داری غربی، در ذهن عموم انقلابیون به مفهومی منفی و کاملا مضادارش تبدیل شد. تلقی انقلابیون از بخش خصوصی، مجموعه‌ای مرکب از مزدوران دربار و غرب (و در رأس آن آمریکا) بود.

به این دلیل؛ فعالان انقلاب پس از پیروزی انقلاب؛ تضعیف بخش خصوصی را بخشی از رسالت خویش در تثبیت انقلاب می‌دانستند و به هنگام برشمردن «منافقان» صاحبان سرمایه را نیز در فهرست ضدانقلاب می‌آوردند.

این رادیکالیسم البته با مقاومت بسیاری از بزرگان انقلاب مواجه شد؛ از جمله در هنگام تدوین قانون اساسی؛ بخش خصوصی در کنار بخش دولتی و عمومی به رسمیت شناخته شد. اگرچه حوزه فعالیتش بسیار محدود تعریف شد اما به هر حال پذیرفته شد. البته نگاه منفی به آن و تلقی مزدورگونه از آن همچنان پابرجا بود.

از سوی دیگر وقوع جنگ به کاتالیزوری برای سرعت‌دادن به فرآیند حذف بخش خصوصی و حرکت کامل به سوی اقتصاد متمرکز و دولتی تبدیل شد.

اقتصاد دولتی در کنار مفهوم «استقلال اقتصادی» و عدم ارتباط اقتصادی با جهان غرب؛ از سوی جناح چپ حاکمیت به عنوان یک ارزش انقلابی تبلیغ می‌شد. این سیاست‌ها کار را به جایی رساند که در انتهای دهه ۶۰، درآمد سرانه ایرانیان نسبت به سال ۵۶ نصف شد؛ یعنی هر ایرانی در پایان دهه ۶۰ نصف سال ۵۶ ثروت داشت. مجموعه این شرایط بزرگان انقلاب را به بازنگری در سیاست‌های اعمال شده واداشت و در نهایت به صدور و ابلاغ «سیاست بازسازی» از سوی بنیانگذار فقید جمهوری اسلامی منتهی شد؛ فرمانی که سیاست‌های رادیکال جناح چپ را کنار می‌گذاشت و مسیری جدید را می‌گشود؛ مسیری که اجرایی‌شدن آن با سال اول ریاست‌جمهوری هاشمی‌رفسنجانی همزمان شد.

۲- سیاست «تعدیل اقتصادی» اِرحالی بود برای برون‌رفت از عدم تعادل‌هایی که در همه بخش‌های اقتصادی به واسطه حضور و مداخله گسترده دولت ایجاد شده بود و اقتصاد ایران را به یک عدم تعادل ساختاری مبتلا کرده بود.

تعدیل در کنار برنامه بازسازی و برنامه‌های جنگ و بسترسازی برای افزایش ظرفیت‌های اقتصادی کشور، دو هدف مهم در اصلاح ساختاری را نیز پیگیری می‌کرد؛ یکی آزادسازی اقتصادی و دیگری اهتمام برای بازگرداندن اعتماد به بخش خصوصی و ارتقای جایگاه آن در اقتصاد ملی. این سیاست مستلزم یک ضمیمه در حوزه سیاست خارجی هم بود که به سیاست درهای باز موسوم شد. عصاره این رویکرد را مرتضی الویری که در آن زمان ریاست سازمان مناطق آزاد را بر عهده داشت؛ بیان کرد و در مصاحباتی گفت: «ما به دنبال اقتصاد باز هستیم و اقتصاد باز؛ سیاست خارجی باز را طلب می‌کند»

برنامه تعدیل در اجرا در اصلی‌ترین مرحله‌اش یعنی در مرحله «آزادسازی قیمت‌ها» با جنجال و حاشیه‌ای شدید هر دو جناح چپ و راست و بسیاری از فعالان روشنفکری مواجه شد و به شکست کشانده شد حرکت به سوی آزادسازی بازار پول و از جمله قیمت ارز که به افزایش قیمت دلار منتهی شد؛ با مقاومت شدید مخالفان مواجه شد. نظام پرداخت یارانه‌ها نیز از اصلی‌ترین عوامل عدم تعادل ساختاری محسوب می‌شد. آزادسازی بهای حامل‌های انرژی و کالاهای اساسی نیز با جنجال شدید مخالفان اصلاح به مرحله اجرا نرسید. توجه به بخش خصوصی هم از سوی مخالفان؛ بازگشت به دوران طاغوت و بی‌توجهی به مستضعفان تعبیر می‌شد.

سیاست تعدیل بازار نیز مانند توجه به بخش خصوصی؛ بازگشت به دوران قبل از انقلاب معرفی می‌شد. مجموعه این مخالفت‌های جدی سبب شد برنامه تعدیل هرگز جامه‌عمل نپوشد. مخصوصا «آزادسازی قیمت‌ها» که اصلی‌ترین رکن تعدیل بود به سرعت متوقف شد. برنامه تعدیل در ایران به مقاله‌ای بدون متن شباهت یافت؛ مقاله‌ای که صرفا یک مقدمه داشت و با اتمام مقدمه، مقاله هم به انتها رسید.

۳- کمیسیون انتخاباتی محمود احمدی‌نژاد در انتخابات سال ۸۴ با رویکرد تبلیغاتی «خدمات‌محور» توانست سوار بر موجی شود که به پیروزی‌اش در انتخابات منجر شد. این پیروزی مرهون گفتاری عدالت‌خواهانه بود که اگرچه برخاسته از فضای روشنفکری بود، اما به ابزاری برای اهداف ضدروشنفکرانه مبدل شد.

برنامه تعدیل دقیقا در مرحله آزادسازی قیمت‌ها به توقف کشانده شد اما طنز ماجرا آنجاست که دولتی که با شعار عدالت‌خواهی و هاشمی‌ستیزی به قدرت رسید و در اولین لایحه بودجه‌ای که به مجلس ارایه داد به بهانه حمایت از محرومان، حاضر به افزایش ۳۰۰درصدی قیمت بنزین نبود در سال‌های پایانی دولتش در قامت بزرگ‌ترین حامی آزادسازی قیمت حامل‌های انرژی و کالاهای اساسی ظاهر شد. در خوشبینانه‌ترین حالت می‌توان این تغییر بزرگ را محصول آشنائی با ضرورت‌های کشور در مقام اجرا دانست.

در هر صورت اگر بپذیریم آزادسازی (شامل آزادسازی حامل‌های انرژی) آزادسازی بازار ارز و مقررات(دلتی)؛ خصوصی‌سازی و تعامل با جهان؛ سه مولفه هویتی برنامه تعدیل به شمار می‌رفت؛ ضرورت توجه و بازگشت به این سه مولفه هویتی اینک پس از پایان دولت احمدی‌نژاد به‌مراتب بیشتر از دوران پایان جنگ تحمیلی احساس می‌شود چراکه ادعای بازگشت به دوران اول انقلاب از سوی احمدی‌نژاد؛ شرایط اقتصادی را کوبیدنی به همان وضعیت نامطلوب انتهای جنگ شبیه کرده است؛ شرایطی که در سال‌های پایانی جنگ بزرگان انقلاب را به بازنگری در مسیر پیموده‌شده واداشت و اینک نیز ضرورت این بازنگری دوچندان شده است.

اما کسانی که این روزها مدعی‌اند که در ورای هاشمی و احمدی‌نژاد در پی یافتن راه سومی برای اقتصاد ایران هستند و در قالب راه سوم، طریقی را دنبال خواهند کرد که نه آن باشد و نه این؛ باید توجه کنند راهی جز بازگشت مجدد به تعدیل که در واقع بازگشت به منطق اقتصاد است، وجود ندارد. آن سوی احمدی‌نژاد هیچ راه سومی موجود نیست و چقدر به‌درستی گفته‌اند که راه سوم نزدیک‌ترین راه به جهان‌سوم است.

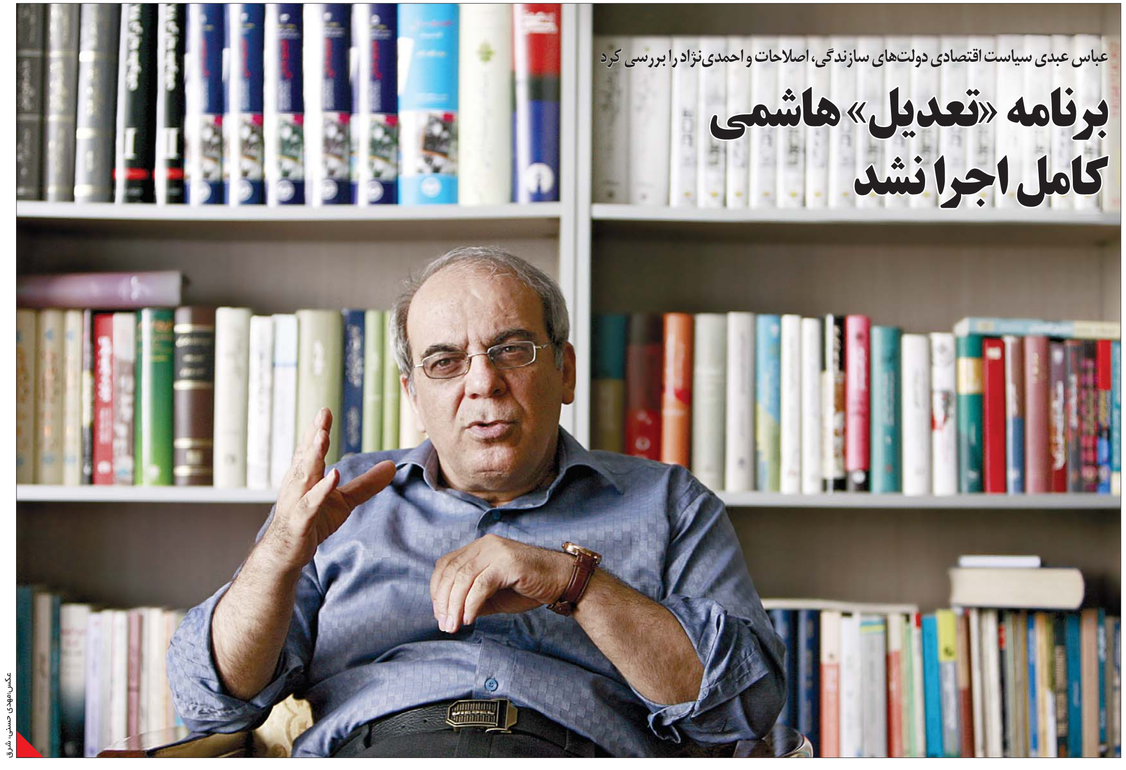

عباس عبدی سیاست اقتصادی دولت‌های سازندگی، اصلاحات و احمدی‌نژاد را بررسی کرد

برنامه «تعدیل» هاشمی کامل اجرا نشد

عکس: مهدی حسنی‌پاشا

مهدی افشارنیک: یکی از منتقدان چپ هاشمی امروز می‌گوید: «برنامه تعدیل کامل اجرا نشد» و اصولا هاشمی نتوانست پای برنامه‌اش بایستد. در این روزها که اصلگرایان دولت هاشمی را متهم به هدم عدالت اجتماعی می‌دانند و از هر تریبونی برای بیان نظرات خود بهره می‌برند، تحلیل عباس عبدی درخصوص ضعف برنامه‌ریزی و پیگیری برنامه‌های اقتصادی که عمده‌مسأله را ناشی از عدم اجماع و وحدت سیاسی می‌داند، شنیدنی است. عبدی بهترین برنامه اجرا شده بعد از انقلاب را برنامه سوم می‌داند چراکه اجماع و وحدت سیاسی بین نخبگان و دولت در سطح بالایی بود. اما آقای عبدی نتیجه آن اجماع و وحدت که می‌فرمایید به کجا کشیده شد؟ گفت‌وگو با او درست روزی انجام شد که خبر ردصلاحیت هاشمی‌رفسنجانی اعلام شده بود.

یک «نک جهانی»؛ گویا در محاورات اقتصاد سیاسی ایران یک ناسزا شده...

تجربه جهانی نشان داده توصیه‌های بانک جهانی هم خوب است هم بد. در نقاطی مثل آمریکای لاتین در مقاطعی جواب نداد در مقطعی جواب داد. در ترکیه و آسیای جنوب شرقی خوب از کار در آمد و موفق شد. کارایی نظام و شفاف بودن قیمت و خصوصی‌سازی از اهم توصیه‌های بانک جهانی است اما اینها یکسری گزاره‌های کلی است. وقتی در کشور یک اجماع و توافق عام وجود داشته باشد، این گزاره‌ها پیش می‌روند در غیر این‌صورت کاری از پیش نمی‌رود. برای وارد شدن به یک بحث مفید باید از این گذشت که این سیاست‌ها را چه کسی گفته و چه کسی توصیه کرده است و خود گزاره را باید نقد کنیم فارغ از اینکه این سیاست را چه کسی و دسته‌ای گفته‌اند.

سال‌ها است سخن از این است که سیاست‌های بانک جهانی ما را بدبخت کرده است، در مقابل هم مدافعان پاسخ می‌دهند که برنامه‌های بانک جهانی پیاده نشد

مشکل اقتصاد ایران در این نیست که ما طبق بانک جهانی عمل می‌کنیم یا نه. مساله اصلی اقتصاد ایران سیاستی است که می‌خواهد آن را اداره کند ولی شرایط ظهور یک اجماع و رسیدن به وحدت نسبی را در این مورد ندارد. به‌طوری که حتی نمی‌توان وارد این بحث شد که آیا سیاست‌های بانک جهانی خوب است یا نه؟ این درست مثل ماشینی می‌ماند که چند تا راننده در این‌باره که چه کسی رانندگی کند و به کجا بروند سرش دعوا دارند حتی اگر این ماشین مدل فراری هم باشد روی زمین می‌ماند و حرکتی نمی‌کند. هم‌اکنون وضع اقتصاد ایران روی زمین مانده است.

یک دوره در ایران بعد از انقلاب معروف است که سیاست‌های بانک جهانی پیاده شده است؛ دولت آقای هاشمی و احمدی‌نژاد. در این دو دولت اتفاقا اجماع در حاکمیت برایشان فراهم بود و مشکلی در این خصوص نبود.

خوب نکته‌ای را گفتید. اولا من اعتقادی ندارم سیاست‌های بانک جهانی به عنوان یک بسته کامل در ایران اجرا شده است. به‌خصوص در دوره آقای هاشمی. خیلی هم معتقد نیستم بانک جهانی به آن دولت گفته بود که چه‌کار کند. آقای دکتر طبیبیان خودشان تحمیلگرد که اقتصاد است و به اندازه کافی وارد و تخصص این را داشت که یک برنامه‌ای بنویسد و از آن دفاع کند. اما مجموعه بسته سیاستی بانک جهانی چرا در دولت آقای هاشمی اجرا نشد؟ علت اصلی‌اش این بود که چنان برنامه‌ای بر وحدت و اجماع سیاسی بنا نشده بود. به همین دلیل در سال ۷۳ به محض اینکه یک مقدار مشکلات در نرخ تورم رخ داد بلافاصله یک رکن این سیاست که آزادسازی قیمت‌ها بود، تعطیل شد و تثبیت قیمت‌ها در دستور کار قرار گرفت. آزادی‌سازی نرخ‌ها یا ادامه پیدا می‌کرد، یا کوچک‌ترین مشکل متوقف شد و سیاست‌های معکوس آن در دستور کار قرار گرفت. متلا یک نمونه‌اش این بود که دولت باید از سیاست توسعه صادرات دفاع می‌کرد جمهوری‌های شوروی سابق هم تازه استقلال پیدا کرده بودند و کالاهای گوناگون از جمله موادغذایی هم «ارب» و «هاکارونی» به ایران آمده می‌شد و وضعیت تاجرهای ایرانی روق خوبی پیدا کرده بود، چون اولین بازرگانانی بودند که در آنجا حضور یافته و پایگاه صادراتی پیدا کرده بودند. اما به محض اینکه موادغذایی مثل «هاکارونی» و «رب» گوجه‌فرنگی در کشور گران شد، جلو صادراتش را هم گرفتند و بازار آنجا را از دست دادند و ترکیه جایگزین ایران شد. این نشان می‌داد برنامه اقتصادی که اجرا می‌شد پشتوانه سیاسی لازم را نداشت. نه‌فقط در اجرا بلکه در تدوین هم برنامه اول خیلی مطابق برنامه‌های بانک جهانی نبود به خاطر اینکه برنامه اول مبتنی بر ارز هفت‌تومان بود و برای کنترل نرخ تورم قبول نکرده بودند که نرخ ارز شناور شود اما در سال ۷۲ که این کار به یکباره انجام شد، تغییرات گسترده‌ای در بازار ارز و قیمت کالاها رخ داد و بانک مرکزی دچار بحرانی شدید شد، روابط ایران و آمریکا هم وارد تنش شد و تجربه‌ها شدت گرفت طوری‌که چکهای ۱۵هزارمارکی بانک مرکزی هم برگشت می‌خورد و کل سیستم اقتصادی دولت دچار مشکل شد و یکباره سیاست تثبیت قیمت‌ها مردودتوجه قرار گرفت. بنابراین وقتی خوب نگاه کنیم، شکست آن سیاست‌ها ربطی به عملکرد خود سیاست‌های اقتصادی نداشت بلکه شکست آن ناشی از فقدان اجماع کنشگران سیاسی در سیاست اقتصادی‌ای بود که به سرعت برنامه معکوس آن اجرا شد. دکتر طبیبیان مدل برنامه بودجه کنار رفتند.

یعنی معتقدید هاشمی برای برنامه تعدیل نایستاد؟

بله چون اجماعی وجود نداشت که بتوانند پای آن بایستند. اگر برنامه اول طبق برنامه پیش می‌رفت تورم باید تک‌رقمی می‌شد. شناورسازی نرخ ارز زیاد به تک‌رقمی شدن نرخ تورم باید می‌بود که اینگونه نشد و در تورم بالا شناورسازی ارز موردتوجه قرار گرفت. علت اصلی آن هم کمبود منابع ریالی و ارزی بود که دولت را به عدول از برنامه اول سوق داد. رکن مهمی از برنامه اول کنترل تورم و تک‌رقمی شدن آن بود. ولی به‌جای آن یکباره تا ۳۵درصد و ۵۰درصد بالا رفت. چرا؟ به خاطر آن سیاست ارزی که همه چیز را تغییر داد. قیمت ارز از هفت‌تومان به حدود ۱۴۰ تومان رسید؛ یعنی ۲۰برابر افزایش قیمت. کل این مجموعه برنامه به‌هم ریخت و تمام ارقام برنامه دچار تغییر شد. از طرفی دیگر، در سیاست‌های بانک جهانی یک شرط اساسی وجود دارد و آن تقویت نهادهای نظارتی است چون همه کنترل‌ها را دولت نمی‌تواند انجام دهد و باید مطبوعات و نهادهای غیردولتی وارد این بازی شوند. اما واقعیت این بود که در آن زمان، این نوع نهادها برای نظارت ضعیف بودند.

با این موارد که شما می‌گویید در حالی است که رفیق سیاسی هاشمی در آن سال‌ها در انتخابات مجلس چهارم باخته بودند و در اقلیت بودند و اقبال هاشمی بالا بود.

دوره آقای هاشمی وحدت سیاسی به معنای کامل آن وجود نداشت. آنچه بود حمایت قدرت و امید عمومی بود و البته با انتظارات بالا. به همین دلیل در انتخابات ریاست‌جمهوری ۷۲ از آن حمایت قبلی اثر چندانی را نمی‌بینیم. اتفاقا در دوره آقای احمدی‌نژاد هم همین رخ داد، من یک یادداشتی نوشتم که آقای احمدی‌نژاد یک فرق خوبی با آقای هاشمی دارد و آن اینکه حمایت مردم از آقای هاشمی به واسطه نخبگان سیاسی، اقتصادی است در چند این نوع حمایت دیدم بدمست بیاید ولی به سرعت افول نمی‌کند. نخبه‌ها دیر حامی می‌شوند اما دیر هم جدا می‌شوند. ولی حمایت از آقای احمدی‌نژاد بی‌واسطه نخبگان و کیمیغمد است. او وقتی آمد ۵۰ تا ۶۰ نفر اقتصاددان به ایشان نامه نوشتند که برنامه‌های اقتصادی مورددنظر دولت درست نیست و موجب خسارت می‌شود ولی توجه نکرد و شد آنچه که شد. تنها مردم که از اقتصاد سر درنمی‌آورد جامعه‌های نخبگان و کیمیغمد است. او وقتی آمد ۵۰ تا ۶۰ نفر اقتصاددان به ایشان نامه نوشتند که برنامه‌های اقتصادی مورددنظر دولت درست نیست و موجب خسارت می‌شود ولی توجه نکرد و شد آنچه که شد. تنها مردم که از اقتصاد سر درنمی‌آورد جامعه‌های بی‌واسطه‌اند. این حمایت مردمی بی‌واسطه‌اند. این حمایت مردمی بی‌واسطه‌اند. این حمایت مردمی